



اقوام روزگار به اخلاق زنده اند / قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است

(محمد تقی بهار)

واژه‌های مهم: اقوام: جمع قوم (جمع مکسر) / قوم: گروه مردم، گروهی با ویژگی‌های مشترک زبانی، تاریخی و نژادی / گشت: شد (فعل اسنادی) / فاقد چیزی شدن: آن چیز را از دست دادن، نداشتن آن چیز / اخلاق: جمع خلق، عادت‌ها، رفتار، خلق و خو / مردنی: سزاوار مردن، شایسته مرگ.
نکته ادبی: تکرار: اخلاق.

دانش زبانی: ۳ جمله / «فاقد اخلاق» و «مردنی» مسند هستند. / «اقوام روزگار» و «قومی»: نهاد.
معنا و مفهوم: تمام گروه‌ها و اقوام (مردم) به خاطر اخلاق و ادب ماندگار می‌شوند. مردم بد اخلاق شایسته مرگند.



محمد تقی بهار: میرزاتقی خان متخلص به «بهار» در سال ۱۲۶۶ ه. ش. در مشهد به دنیا آمد. از کودکی شعر می‌سرود. نخستین اشعار سیاسی اجتماعی خود را در روزنامه خراسان به چاپ رساند. در سال ۱۳۳۰ ه. ش. از دنیا رفت. آثار او عبارتند از: سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی و



موضوع و محتوا: راه و روش بهتر زیستن، آموزش مهارت‌های اجتماعی، ارزش هنر و خردمندی، آداب سخن گفتن و معاشرت، تأثیر اخلاق نیکو و

لحن: تعلیمی و اندرزی **نوع نثر:** ساده و روان با جمله‌های کوتاه

*** بدان که مردم بی‌هنر مادام بی‌سود باشد؛ چون مغیلان که تن دارد و سایه ندارد.**

واژه‌های مهم: سود: فایده، بهره/ مغیلان: خارشتر، گیاه خاردار که میوه‌ای شبیه باقلا دارد. مغیلان، در اصل «ام غیلان» (ام + غیلان) بوده است، به معنی مادر غولان و دیوها؛ در گذشته، تصور می‌کردند که غول‌ها و دیوهای بیابانی زیر بوته‌ها پنهان می‌شوند و مسافران و اهل کاروان را گمراه می‌کنند. این تصور به این خاطر بود که باد ساقه‌ها و شاخه‌های مغیلان را به هم می‌سایید و صدای عجیبی ایجاد می‌شد.

دانش زبانی: ۴ جمله است/ بدان: فعل امر/ مادام: قید/ مغیلان: متمم است؛ زیرا هرگاه واژه «چون» به معنای «مانند» باشد، گروه اسمی پس از آن متمم است./ تن و سایه: هر دو مفعولند.

نکته‌های ادبی: تشبیه (واژه «چون» به معنای مانند آمده و ادات تشبیه است).

معنا و مفهوم: آگاه باش و بدان که انسان بی‌فضیلت همیشه بی‌فایده است؛ مثل درختچه خارشتر که جسم دارد؛ ولی سایه ندارد.

*** نه خود را سودکننده غیر خود را؛**

واژه‌های مهم: غیر: دیگر، دیگری.

دانش زبانی: هر دو «را» به معنای «به» و «برای» هستند؛ بنابراین «را» نشانه مفعول نیست؛ بلکه حرف اضافه است./ «خود» و «غیر خود» متمم هستند./ «سود کند» بعد از «نه غیر خود را» حذف به قرینه لفظی است.

معنا و مفهوم: نه به خود سود می‌رساند و نه به دیگران.

*** جهد کن که اگر چه اصیل و گوهری باشی، گوهر تن نیز داری که گوهر تن از گوهر اصل بهتر بود؛**

واژه‌های مهم: جهد: سعی و کوشش/ اصیل: با اصالت، نژاده، دارنده نژاد نجیب/ گوهر: مروارید/ گوهری: با اصل و نسب، با اصالت/ تن: جسم/ اصل: نژاد/ گوهر اصل: منظور نژاد و اصل و نسب و اصالت خانوادگی است/ گوهر تن: هنرها و صفات اکتسابی مانند دانش و فضیلت، شایستگی‌هایی که خود فرد کسب می‌کند/ «گوهر تن» نخست: مفعول/ «گوهر تن» دوم: نهاد/ بهتر: مُسند.

نکته ادبی: تکرار «تن» و «گوهر».

دانش زبانی: ۴ جمله/ گوهر تن: نهاد/ گوهر اصل: متمم/ بهتر: مُسند/ بود: فعل اسنادی.

معنا و مفهوم: با وجود داشتن اصل و نسب نجیب، کوشش دن دانش و هنر نیز داشته باشی؛ زیرا داشتن دانش و فضیلت از نژاد و تبار بهتر است.



چنان که گفته اند: بزرگی خرد و دانش راست نه گوهر را،

دانش زبانی: ۲ جمله (است، بعد از «گوهر را» به قرینه لفظی حذف شده است).

معنا و مفهوم: همان طور که گفته اند: بزرگی به خاطر عقل و دانش است نه به خاطر اصل و نژاد.

اگر مردم را با گوهر اصل گوهر نمرناشد، صحبت هیچ کس را به کار نیاید.

واژه های مهم: صحبت: هم نشینی / به کار نیاید: مناسب و سودمند نیست.
دانش زبانی: هیچ کس: متمم است؛ زیرا «را» به معنای «برای» آمده و حرف اضافه است (هیچ کس را: برای هیچ کس).

معنا و مفهوم: اگر آدمی به همراه اصل و نسب نیکو، فضیلت و لیاقت نداشته باشد، برای هم نشینی با هیچ کس مناسب نیست.

در هر که این دو گوهر یابی، چنگ در وی زن و از دست مگذار که وی همه را به کار آید.

واژه های مهم: این دو گوهر: منظور گوهر اصل (نژاد و اصل و نسب) و گوهر تن (هنرهای اکتسابی و دانش) است. / زن: بزن، فعل امر / از دست مگذار: از دست نده، رها مکن / همه را به کار آید: برای همه فایده دارد، به درد همه می خورد.

نکته های ادبی: تکرار «وی»، چنگ در وی زن: کنایه از اینکه «به او متوسل شو، به او تکیه کن»

دانش زبانی: همه: متمم است؛ زیرا «را» به معنای «برای» آمده و حرف اضافه است. (همه را: برای همه)
معنا و مفهوم: در هر کس این دو ویژگی (اصل و نسب نیکو و شایستگی فردی) را یافتی به او متوسل شو و او را از دست نده؛ چون که برای همه سودمند است.

سخن ناپرسیده گوی و از گفتار خیره پر میز کن. چون باز پرسند، جز راست مگو. تا نخواهند، کس را نصیحت مگوی و پندیده؛

خاصه کسی را که پند نشود که او خود اوفتد.

واژه های مهم: ناپرسیده: نپرسیده، پرسیده نشده / گفتار: سخن / خیره: بیهوده / خاصه: به ویژه، مخصوصاً / پند: اندرز، نصیحت / اوفتد: گرفتار شود.

نکته های ادبی: او خود اوفتد: کنایه از گرفتار شدن.

دانش زبانی: ۹ جمله / مگوی: فعل نهی / پرهیز کن: فعل امر.

معنا و مفهوم: تا از تو نپرسیده اند، حرفی را نگو و از سخن بیهوده دوری کن. وقتی از تو مطالبی را پرسیدند، فقط راست بگو. تا از تو نخواستند، کسی را پند نده. به ویژه کسی که پندها را گوش نمی گیرد؛ زیرا چنین کسی خودش به زودی گرفتار می شود.

*در میان جمع بیچ کس را پنزده. از جای تهمت زده پر میز کن و از یار بدانیش و بدآموز بگریزه به غم مردمان شادی مکن

تا مردمان نیز به غم تو شادی نکنند.

واژه‌های مهم: تهمت: گمان بد، نسبت ناروا دادن به کسی / جمع: گروه / پرهیز: دوری / بدانیش: بدخواه، بدفکر / بدآموز: گمراه کننده، کسی که کارهای زشت را به دیگران یاد دهد.

نکته‌های ادبی: غم و شادی: متضاد و تکرار.

دانش زبانی: یار بدانیش: ترکیب وصفی / بدانیش: صفت / مده و مکن: فعل نهی / پرهیز کن: فعل امر.

معنا و مفهوم: در میان جمع کسی را نصیحت نکن. از رفتن به جایی که مردم به آن بدگمان هستند، دوری کن و از دوست بدخواه و گمراه کننده فرار کن. با اندوه مردم شاد نشو تا مردم نیز در هنگام غمگین بودن تو، شادی نکنند.

* داده تا داد یابی. خوب گوی تا خوب شوی. اگر طالب علم باشی، پر میرگار و قانع باش و علم دوست و بردبار و کم سخن

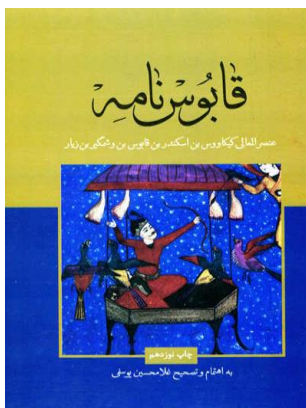
و دور اندیش.

واژه‌های مهم: داد: عدالت، انصاف / طالب: جوینده، طلب کننده، خواهان / پرهیزگار: پارسا و پاکدامن، باتقوا / قانع: خرسند، راضی، کسی که از قسمت و بهره خود راضی است / بردبار: شکیبا، صبور / دوراندیش: آینده‌نگر.

نکته‌های ادبی: تکرار واژه‌های «داد»، «خوب» و «علم» / گوی، شنوی (گفتن و شنیدن): تضاد و مراعات نظیر.

دانش زبانی: فعل اسنادی «باش» بعد از «دور اندیش» به قرینه لفظی حذف شده است.

معنا و مفهوم: با عدالت رفتار کن تا مردم نیز با عدالت با تو رفتار کنند. سخن خوب بگوی تا سخنان خوب بشنوی. اگر جوینده علم و دانش هستی، باتقوا و قانع باش و دوستدار علم، صبور، کم‌حرف و آینده‌نگر باش.



قابوس نامه: «قابوس نامه» تألیف «عنصرالمعالی، کیکاووس بن قابوس بن وشمگیر»

(فرمانروای گرگان و طبرستان در قرن ۵) است. لقب عنصرالمعالی، «قابوس دوم» بوده است. او به فارسی و طبری شعر می‌سرود. هدف و انگیزه عنصرالمعالی از تألیف کتاب قابوس نامه، راهنمایی کردن فرزندش «گیلان شاه» و آشنا نمودن او با مسائل زندگی بوده است. این کتاب در زمره ادبیات تعلیمی است.

از ویژگی‌های قابوسنامه، صمیمیت و صداقت در سخن نویسنده، سادگی و گیرایی زبان، آوردن داستان‌های جذاب و وسعت اطلاعات ارائه شده در کتاب است.



بخش ۲

موضوع و محتوا: آداب سخن گفتن و دخالت بی جا نکردن

لحن: تعلیمی و اندرزی

نوع نثر: ساده و روان با جمله‌های کوتاه

*** آدمی باید که بسیار نکوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند.**

دانش زبانی: آدمی: نهاد / سخن دیگری: مفعول.

معنا و مفهوم: انسان باید بسیار حرف نزند (کم سخن بگوید) و باید سخن دیگران را با حرف خود، قطع نکند.

*** اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت نماید.**

واژه‌های مهم: جماعت: گروه / ایشان: آنان، آن‌ها / سبقت: پیشی گرفتن.

دانش زبانی: ۳ جمله / مرجع ضمیر «ایشان»، «جماعت» است / نهاد جمله «بر ایشان سبقت نماید»، «آدمی» است که در سطر پیشین آمده است.

معنا و مفهوم: اگر از گروهی، پرسشی شود که او هم در میان آن‌هاست، در پاسخ دادن بر دیگران، پیشی نگیرد و عجله نکند.

*** و اگر کسی به جواب مشغول شود او بر بهتر جوابی از آن قادر بود، صبر کند تا آن سخن، تمام شود، پس جواب خود بگوید بر**

و جی که در مقدم طعن نکند.

واژه‌های مهم: بر وجهی: به گونه‌ای، به شیوه‌ای، به صورتی / متقدم: قبلی، دارای تقدم، پیشین / طعن: سرزنش، طعنه، عیب کسی را گفتن.

دانش زبانی: ۶ جمله / بهتر جواب: ترکیب وصفی مقلوب (جابه‌جا شده) = جواب بهتر / جواب خود: مفعول.

معنا و مفهوم: و اگر کسی مشغول پاسخ دادن باشد و او می‌تواند که بهتر پاسخ دهد، باید صبر کند تا سخن آن شخص به پایان برسد، سپس پاسخ خود را طوری بگوید که شخص قبلی، سرزنش و تحقیر نشود.

*** در محاوراتی که به حضور او میان دو کس رود، خوض نماید و اگر از او پوشیده دارند، استراق سمع نکند**

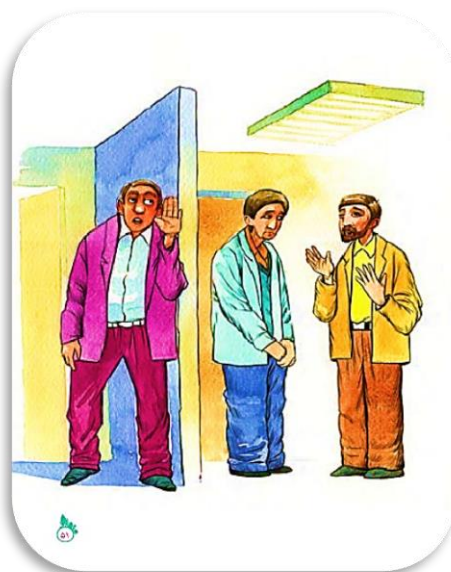
واژه‌های مهم: محاورات: جمع محاوره، گفت‌وگوها، گفتارها / خوض نمودن: در امری اندیشیدن، به عمق و ژرفای چیزی فکر

کردن / استراق سمع: پنهانی گوش کردن، دزدیده گوش کردن.

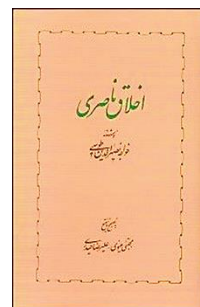
دانش زبانی: ۴ جمله / «محاورات، حضور او، او»: هر سه متمم هستند.
معنا و مفهوم: در گفت‌وگوهایی که در حضور او بین دو نفر انجام می‌گیرد، اندیشه و دقت نکند (دقیق نشود) و اگر آنها، صحبتشان را از او مخفی می‌کنند، دزدیده و پنهانی به حرف‌هایشان گوش نکند.

*** و تا او را با خود در آن مشارکت ندهند، مداخلت نکند.**

واژه‌های مهم: مشارکت: با هم شرکت کردن در کاری / مداخلت: داخل شدن در کاری، دخالت کردن.
معنا و مفهوم: و تا وقتی که او را در گفت‌وگوی خود، شریک نکرده‌اند، دخالت نکند.



اخلاق ناصری: اثر خواجه نصیرالدین توسی، از علمای شیعه و از دانشمندان بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران، در قرن ۷ و نیز از وزیران بزرگ آن دوره است. خواجه نصیر، هلاکو را به تأسیس رصدخانه مراغه تشویق کرد.



نکته زبانی

گروه فعلی ۱: زمان حال (مضارع)

مضارع (حال): به فعل‌هایی مانند «می‌روم، بیاید، دارید می‌خوانید و...» که بر انجام کار یا رویداد حالتی در زمان حال دلالت می‌کنند، مضارع گفته می‌شود.

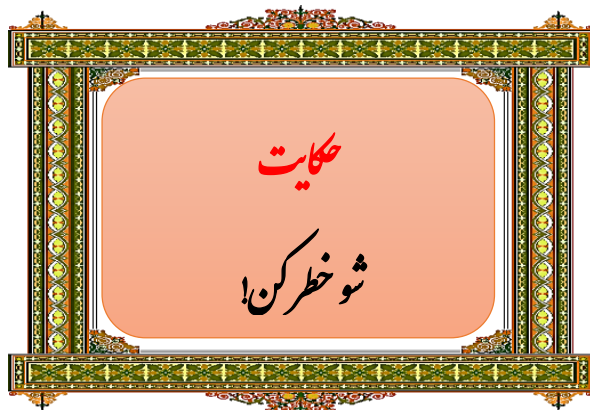
انواع فعل مضارع (حال): فعل مضارع یا حال بر سه نوع است: اخباری، التزامی و مستمر (جاری).

بن مضارع: قبلاً فراگرفتمیم که بن، جزء ثابت ساختمان فعل است. نیز دانستیم که تمام فعل‌ها یا از بن ماضی ساخته شده‌اند یا بن مضارع. افعال مضارع را از بن مضارع می‌سازند. بن مضارع عبارت است از فعل امر، بدون حرف «ب» مانند: از مصدر «رفتن» فعل امر می‌شود: «برو» که پس از حذف «ب» می‌شود: «رو».

اکنون درباره ساخت فعل‌های مضارع بحث می‌شود:

الف) مضارع اخباری: بر انجام کاری و بیان خبری در زمان حال دلالت دارد.

ساخت مضارع اخباری: نشانه «می» + بن مضارع (م، ی، د، یم، ید، ند)
 مثال: می نویسم - می نویسی - می نویسد - می نویسیم - می نویسید - می نویسند.
 «نویس» که جزء مشترک و ثابت فعل‌های بالاست، بن مضارع نام دارد.
ب) مضارع التزامی: وقوع کاری را در زمان حال با تردید، شک یا آرزو بیان می‌کند.
ساخت مضارع التزامی: طرز ساخت مضارع التزامی مانند مضارع اخباری است؛ با این تفاوت که به جای «می» به اول بن مضارع «ب» اضافه می‌کنیم (ب + بن مضارع + شناسه).
 مثال: بنویسم - بنویسی - بنویسد - بنویسیم - بنویسید - بنویسند.
نکته: فعل مضارع اخباری و التزامی، گاه بدون نشانه آغازین (می، ب) به کار می‌روند؛ مانند: اگر در خانه‌ای شوی، روزگاری دراز صفت آن گویی. (= بشوی - می‌گویی) // در پیله تا به کی بر خویشتن تنی؟ (= می‌تنی)
ج) مضارع مستمر: جریان انجام کاری را در زمان حال بیان می‌کند.
ساخت مضارع مستمر: فعل کمکی (دار) + شناسه (م، ی، د، یم، ید، ند) + مضارع اخباری.
 مثال: دارم می نویسم - داری می نویسی - دارد می نویسد - داریم می نویسیم - دارید می نویسید - دارند می نویسند.



موضوع: تأثیر شعر و ادبیات بر زندگی افراد و تأکید بر پشتکار و اراده استوار داشتن برای رسیدن به هدف.

امیر خراسان را پرسیدند که تو مردی قهیر و بی‌خیز بودی و شغلی پست داشتی؛ به امیری خراسان چون اقلادی؟ گفت: روزی

دیوان حنظله بادغیسی، می‌خواندم. بدین دو بیت رسیدم:

واژه‌های مهم: امیر خراسان: حاکم و فرمانروای خراسان، منظور احمد بن عبدالله خجستانی است. / را: به معنای «از» آمده است / شغل: کار / پست: بی‌ارزش / چون: چگونه / حنظله بادغیسی: از قدیمی‌ترین شاعران فارسی‌گوی پس از اسلام و معاصر سلسله طاهریان بوده است. وفات او را حدود سال ۲۲۰ هجری قمری نوشته‌اند. / همی خواندم: می‌خواندم / بدین: به این.
معنا و مفهوم: از امیر خراسان پرسیدند که تو شخصی بی‌نوا و تهیدست بودی و کار بی‌ارزشی داشتی، چگونه به امیری خراسان رسیدی؟ گفت: یک روز دیوان اشعار حنظله بادغیسی را می‌خواندم به این دو بیت رسیدم:

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

مهری کر به کام تیر در است

یا چو مردانست مرگ، رویاری

یا بزرگی و غر و نعمت و جاه

واژه‌های مهم: مهتری: بزرگی، سروری / شو: برو / خطر کن: ریسک کن (دست به کار خطرناک بزن) / ز: کوتاه شده (مخفف) از / عز: ارجمندی / جاه: مقام، شکوه / به کام شیر در: در دهان شیر.

نکته‌های ادبی: کام شیر: تکرار / کام شیر بجوی: کنایه از کاری خطرناک و دشوار انجام بده. ریسک کن.

معنا و مفهوم: بزرگی و سروری حتی اگر در دهان شیر باشد، برو و ریسک کن (دست به کار خطرناک بزن) و آن را از دهان شیر بگیر.

یا به بزرگی و ارجمندی و ثروت و مقام می‌رسی یا این که مثل مردان بزرگ (جوانمردانه) با مرگ روبه‌رو می‌شوی.

داعیه‌ای در باطن من پدید آمد، که به بیج وجه به حالتی که اندر آن بودم، راضی توانستم بود. دارایی ام بفروختم و اسب خریدم و از

وطن خویش رحلت کردم.

واژه‌های مهم: داعیه: انگیزه، علت / باطن: درون، دل، ذهن / به هیچ وجه: به هیچ صورت، اصلاً، هرگز / دارایی: ثروت، مال / رحلت: کوچ، سفر.

معنا و مفهوم: انگیزه‌ای در دلم پیدا شد که اصلاً نتوانستم به وضعیتی که داشتم، راضی باشم. تمام مال و دارایی‌ام را فروختم و اسبی خریدم و از سرزمین خود کوچ کردم.

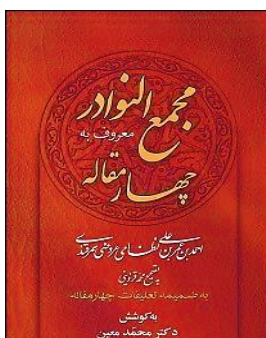
به دولت صفاریان پیوستم. هر روز بر شکوه و شوکت و لشکر من افزوده می‌گشت و اندک‌اندک کار من بالا گرفت و ترقی کرد تا جمله

خراسان را به فرمان خویش در آوردم. اصل و سبب این دو بیت بود.

واژه‌های مهم: شکوه: عظمت، بزرگی / شوکت: شکوه و عظمت / افزوده می‌گشت: اضافه می‌شد / اندک‌اندک: کم کم، آرام آرام / ترقی: پیشرفت / جمله: همه، همگی.

نکته‌های ادبی: کار بالا گرفتن: کنایه از رونق گرفتن کار، گرم شدن بازار.

معنا و مفهوم: به حکومت صفاریان پیوستم. هر روز بزرگی و عظمت و لشکر من بیش‌تر می‌شد و کم‌کم در کارهایم پیشرفت کردم تا همه مردم خراسان را تحت فرمان خود در آوردم (اهالی خراسان را فرمانبردار و مطیع کردم). علت این کار تأثیر این دو بیت در من بود.



چهار مقاله: چهار مقاله یا مجمع‌النوادر اثر نظامی عروضی سمرقندی (شاعر و نویسنده

قرن ششم هجری که در اواخر قرن پنجم در سمرقند ولادت یافت). چهار مقاله درباره

چهار گروه (دبیران، شاعران، منجمان، طیبیان) نوشته شده است.